

عصمت شیخ مؤمنی برای ۴ هزار زن بی سرپرست زمینه اشتغال فراهم کرده است

مادرانه های یک قهرمان



به دنبال
بچه های
جنگ زده
بودم تا از آن ها
مراقبت کنم و
سرو سامان شان
بدهم. این کار
تا پایان جنگ
ادامه داشت.
همراه خواهرم
که آن روزها
پسرش در
جبهه شهید
شده بود، کار
نگهداری از آن
طفل معصوم ها
را بر عهده
گرفتم

یک شب سرد پاییزی در کوچه های پایین شهر

عصمت شیخ مؤمنی اوایل انقلاب یک زن جوان است از یک خانواده اشرافی و سرشناس که کنار همسر و دوفرنش گذران روزگار می کند اما یک اتفاق ورق را برمی گرداند. انگار یکی آیینهای پیش رویش می گیرد تا او واقعیت جهانی به نام فقر و محرومیت را در آن به تماشا بنشیند. چرایی سؤال ما از کارآفرین شدنش هم حرف را به یک شب نیمه سرد پاییزی در خیابان شهدا می برد و او این گونه روایت کرد: زن کارگری را آورده بودم تا به رتق و فتق امور خانه و باغچه برسد. بینمان حرف هایی از آرزوهای مادرانه پیش آمد و او اشک ریخت. چندی دقیقه بعد لابه لای بغض های ریزودرشتش فهمیدم بی شوهر است. یک مادر مجنون و دویچه معتاد دارد. حرف هایش آن قدر شلایه هایم را سنگین کرد که نتوانستم زیر بار محنتش خم نشوم و بی تفاوت عبور کنم. همین شد که همان لحظه گفتم: پاشو برویم خانه و زندگی ات را نشانم بده. همه چیز از همین جا شروع شد؛ انگار همان طور که چرخ های ماشین باصدای شلپ شلپ کوچه های باران زده آذر ۱۳۶۰ شرمی خورد تا پایین شهر را نشانم بدهد، دنیای پر زرق و برق من هم پیله و می کرد تا مرا پروانه کند.

در فاصله چند ساعت شده بودم مادر دویچه معتاد

یک ساعت بعد از سقف خانه نمور شد که جز یک گلیم پاره و چند دست رختخواب تار و پودا کرده، چیز دیگری نداشت، نشسته بودم و او گلوله گلوله تریاک را به زور آب توی حلق دوسپرد و شش ساله اش می ریخت تا مگر صدای ناله هایشان آرام بگیرد. ناله هایی که وقتی باصدای جیغ های مکرر پیرزنی که زیر یک بالاپوش کهنه، گوشه اتاق مچاله شده بود، همراه می شد، دیوار هزار آرزو را روی سرت خراب می کرد. در تمام آن لحظه ها به سرنوشت آن دو پسر بچه فکر کردم و به آنی تصمیمم را گرفتم و گفتم: بچه های تارابه من بده. می برمشان دکتر و تا بتوانم

مثل فرزندان خودم از آنان مراقبت می کنم. زن قبول کرد و چند دقیقه بعد من با دو پسر معتاد، لاغر و نحیف روی صندلی عقب ماشین داشتم به سمت خانه برمی گشتم. عجب شبی بود. در فاصله چند ساعت شده بودم مادر چهار بچه که دوتایشان را باید مسیح می شدم و از دنیای مردگان باز می گرداندم.

سرپرستی و نگهداری از ۶۰ کودک جنگ زده

عصمت جوان این ماجرا، صبح فردا کفش آهنین پامی کند و به هر دکتی که در فامیل و آشنا دارد، سرمی زند تا مگر دوفرنش جدیدش، به همت آنان سرپا شده و بتوانند از قفس اعتیادی که پر پروازشان را سوزانده، رها شوند. «چند ماه طول کشید تا اینکه موفق شدیم دو انسان را به زندگی برگردانیم. علاوه بر این در طول این مدت، دیگر کار بلد شده بودم و می دانستم چه کنم. برای همین شروع کردم به سرکشی از بیمارستان ها. به دنبال بچه های جنگ زده بودم تا از آن ها مراقبت کنم و سرو سامان شان بدهم. این کار تا پایان جنگ ادامه داشت. همراه خواهرم که آن روزها پسرش در جبهه شهید شده بود، کار نگهداری از آن طفل معصوم ها را بر عهده گرفتم. از آنجایی که دیگر شناخته شده بودم و در خانواده و فامیل هم پزشکان زیادی داشتیم که کمکمان می کردند، این کار با گیر و دارهای اداری کمتری محقق شد تا آنجا که توانستم قیومیت ۶۰ بچه را عهده دار شوم.

ارث مادری ام، خانه امید خیلی هاشد

این پراننده کاری های خیر خواهانه ۱۶ سال ادامه می یابد. عصمت شیخ مؤمنی در کنار وظیفه مادری و همسر داری، تصمیم می گیرد ادامه تحصیل بدهد. دبیرستان و دانشگاه را تمام می کند و در گذر این سال ها، طرح ها و برنامه های مدونی را برای حمایت از گروه های آسیب دیده اجتماعی و ایجاد اشتغال آنان می نویسد، اما نبود مکان مناسب برای برآوردن کردن همه این ها، سنگ پیش پایش بوده تا اینکه سال ۱۳۷۶، هم زمان با فوت مادرش و تقسیم ماترک بین فرزندان، صاحب خانه ای در خیابان توحید می شود؛ یعنی چیزی که در همه این سال ها به آن نیاز داشته تا بتواند سقف آرزوهای چندین ساله اش را ستون بزند و جایی برای اشتغال، کارآفرینی و حمایت از زنان سرپرست خانوار، بیماران خاص و کودکان آسیب دیده بنا کند. «مرگ مادرم اتفاق غم انگیزی بود اما از آنجا که زن بسیار فرهیخته و خیر خواهی بود، رفتنش هم خیر و برکت داشت؛ آن قدر که آنچه برایم به ارث باقی گذاشت، بعدها خانه امید خیلی هاشد.»

تلاش برای تغییر نگرش در شیوه فعالیت گروه های خیریه

شیخ مؤمنی از همان ابتدا تصمیم می گیرد در رابطه با موضوع حمایت از نیازمندان، کاری کند فرای همه کارهایی که در طی این سال ها انجام گرفته است. این خواسته سنگ اول بنای ایجاد خیریه ریحانه النبی (س) را می گذارد تا گام اول در توانمندسازی زنان سرپرست و آسیب دیده برداشته شود. «اولین مجموعه را برای توانمندی محرومان و نیازمندان بنا کردم و توانستم تغییر نگرشی در شیوه فعالیت گروه های خیریه ایجاد کنم. تمام هم و غم را گذاشتم روی آموزش مهارت و تدریس. از زنان سرپرست خانوار شروع کردم. کودکان آسیب دیده اجتماعی، معلولان و بیماران خاص هم گروه هفتم شدند. از طریق نهادها و بیمارستان ها با این افراد آشنای می شدم و آن ها را تحت پوشش می گرفتم. به هر گروه هم بسته به نیازشان خدمات درمانی و مالی ارائه می دادیم اما در کنار این، از آن ها می خواستیم تا در یکی از رشته های مهارت آموزی ما مثل خیاطی، بافتنی، گل دوزی و کلاس هایی از این دست، شرکت کنند. در واقع به دنبال این بودم که این گروه ها را به خودباوری برسانم و بعد به جامعه برگردانم؛ چون معتقد بودم نجات آنان تنها نجات یک انسان نیست بلکه نجات یک نسل و یک جامعه است.»

سرپرستی و مراقبت از ۳۰۰ کودک و ایجاد اشتغال برای ۴ هزار زن بی سرپرست

دامنه فعالیت های عصمت شیخ مؤمنی از کودکان آسیب دیده اجتماعی، زنان بدسرپرست و بی سرپرست، بیماران کلیوی و سرطانی می رسد به حمایت، کارآفرینی و ایجاد زمینه اشتغال برای معلولان جسمی و ذهنی و همچنین بیماران اچ. آی. وی. بعد از آن، او تصمیم می گیرد زمینه کار برای صاحبان مدارک دانشگاهی که جویای کار هستند، ایجاد کند. سرپرستی و مراقبت از ۳۰۰ کودک، ایجاد اشتغال و کارآفرینی برای ۴ هزار زن بی سرپرست، ایجاد حدود صد تعاونی و حمایت از فارغ التحصیلان بسیاری در سراسر کشور تنها بخشی از افتخارهای او به عنوان کارآفرین برتر در طی این سال هاست. «آن روزها که در کشور چیزی به عنوان مشاوره وجود نداشت ما به توانجویانمان مشاوره می دادیم و تلاش می کردیم استعداد آنان را در هر زمینه کشف کنیم تا براساس استعدادی که دارند راهنمایی و هدایتشان کنیم؛ این طور بود که موفق شدیم چهره های نخبه بسیاری را از میان افرادی که دیگران از کنارشان بی تفاوت عبور می کردند، پیدا کرده و تحویل جامعه دهیم. در واقع ما توانستیم از کسانی که روزی سربار جامعه بودند، سرباز جامعه بسازیم و برای این خدا را شاکرم.»

